

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به اصاله الركنيه که اگر چیزی جزء یا شرط بود و شک کردیم که در حالات عذر این جزء یا شرط را انجام نداد آیا عمل صحیح است یا خیر. اگر گفتیم به اصاله الركنيه خیر عمل فاقد است و صحیح نیست و اگر نگفتیم آن وقت عمل صحیح است. این طور این بحث شده است. پس بحث فعلا در اصاله الركنيه در اجزاء و شرایط در لحاظ نقیصه انجام نداد. بحث بعدی هم انشاء الله زیاده. عرض کردیم که ایشان بعد از این مقدمه ای که فرمودیم البته ایشان به عنوان مقدمه فرمودند مرحوم نائینی این را به عنوان امر اول قرار داده اند. امکان دارد ناسی به بقیه اجزاء تکلیف شود؟ فرمودند بله امکان دارد. عرض کردیم احتیاج به این بحث ندارد امکانش واضح است انما الکلام در وقوعش. امکان وقوع در این مسائل اعتباری عین هم هستند فرقی نمی کند. اذا اردت ذلک فترجع الی اصل بحث آن روز آخر این را ما اجمالا عرض کردیم که آقایان بعد از امکان وارد بحث استظهار شده اند طبق اصول لفظیه. اصول لفظیه مثل اصاله اللفظیه، اصاله الاطلاق، اصاله العموم. و بعد هم طبق اصول عملیه. فرمودند «اما المقام الاول» و دلیل جزئیت و شرطیت «اما ان یکون له اطلاق»، این دلیل جزئیت و شرطیت دارای اطلاق است. «یشمل حال النسیان لا صلاه الا بفاتحه الكتاب»، «لا صلاه لمن لم یقم صلیه فی الصلوه». حال نسیان حال عذر را هم می گیرد دلیلش اطلاق دارد. یا اطلاق ندارد. مثل فرض کنید ایشان مثال زده است که چرا کما فی الاستقرار المعبر فی الصلاه

ستر عورت به اصطلاح در صلاه غیر از صلاه در عورت در غیر صلاتی. به اصطلاح خودشان ستر عورت در صلاه واجب مطلق است چه ناظر باشد چه نباشد انسان باید خودش را در حال صلاه عورت را حالا مرد چه مقدار است زن چه مقدار است جای خودش. «فانّ عمدة دلیله الاجماع، و هو دلیل لبّی لا إطلاق له، و القدر المتیقن منه حال الذکر و الالتفات. و علی کل من التقدیرین»، چهار فرض می شود. یا هر دو دلیل مطلق و دلیل کل و دلیل جزء هر دو اطلاق دارند یا ندارند یا یکی دارد یکی ندارد که می شود چهارتا. ما می خوانیم به مقداری که الآن مناقشات هست. «الصورة الاولى: ما إذا کان لكل من دلیل الجزئية أو الشرطية و دلیل أصل الواجب»، هر دو اطلاق دارند. مثلاً فاتحه الكتاب. لا صلاه الا بفاتحه الكتاب. لا صلاه الا الی القبلة. لکن نسیان کرد قبله را. از آن طرف هم دارد الصلاه لا ترک بحال به تعبیر ایشان که قبلاً گذاشت. جمع بین هر دو شون هم مطلق هستند. این هم می گوید که مطلق است او هم می گوید که مطلق است این می گوید اصلاً نمی شود بدون فاتحه الكتاب آن هم می گوید که صلاه ترک نمی شود این نسیان کرد فاتحه الكتاب را. حالا یا مثلاً

جهل داشته است یا اکراهش کرده اند که فاتحه کتاب نخوانده است. از آن طرف هم می گویند که این صلاه نیست چون لا صلاه الا بفاتحه کتاب. از آن طرف هم می گویند لا تترك بحال بهیچ وجه نباید ترک شود. پس ولو ناقص باشد ولو بلا فاتحه کتاب انجام بده. اینجا چون هر دو اطلاق دارند «و حکمها أنه يتقدم إطلاق دليل الجزئية على إطلاق دليل الواجب»، چون جزئیت اقتضایش این است. «و يحكم بالجزئية أو الشرطية المطلقة الشاملة لجميع الحالات، و ذلك لأن إطلاق دليل المقيد يتقدم على إطلاق دليل المطلق على»، اصلا دليل مقید ناظر به این جهات است. «و فيها لا مجال للرجوع إلى البراءة و رفع الجزئية أو الشرطية في حال النسيان، إذ الاطلاق دليل لا يمكن معه الرجوع»، اینجا مراد از دلیل اطلاق ادله جزئیت است. البته این مطلب را ایشان فرموده اند این عرض کردم مباحثی است که اخیرا در کلمات اعلام آمده است لکن به نظر ما خالی از شبهه به نظر نمی آید خیلی به نظر صاف نمی آید. و خلاصه بحث من فکر می کنم اینکه اطلاق برای دلیل واجب باشد روشن نیست. یعنی اصولا دليل واجب نمی آید بگوید اطلاق دارد از این حیث که جزء باشد یا نباشد. چون اطلاق عرض کردیم آقایان بحث کرده اند که اطلاق تصدیقی است یا تصویری است عرض کردیم دو تا است ما دو تا اطلاق داریم. یکی جئنی بماء است که این اطلاق تصویری است. ماء مطلق است. یکی اطلاق تصدیقی است یعنی حکمی که آمده است. که خود این که وجوب اتیان آب جئنی بماء این اطلاق دارد. فرض کنید به بچه اش گفت جئنی بماء یک نفر دیگر هم آب آورد. اینجا بحث می کنند که اطلاق دارد یا خیر. می گوئیم اگر اطلاق داشت تو باید کاری به کسی نداشته باشی کسی آب آورد نیاورد. برو آب خودت را بیاور. به آن کار نداشته باش. یا مهمان آمد یا مشغول مطالعه شدم بگوید اینکه حالا مشغول مطالعه است آب نمی خورد. می گویند نه جئنی بماء. این اطلاق تصدیقی است. پس یکی اطلاق تصویری داریم یکی اطلاق تصدیقی داریم. اطلاق تصویری مقدمات حکمت نمی خواهد. همان جئنی بماء. اطلاق تصدیقی است که مقدمات حکمت می خواهد. یعنی باید مقدمات حکمت بگوئیم در مقام بیان باشد از لحاظ این خصوصیات. و در نظر داشته است و فراموش هم نکرده است حالا آن قدر متیقن باشد یا نباشد بحث دیگری است. و لذا بگوئیم این حکم مطلق است. این اطلاقی که مقدمات حکمت می خواهد اطلاق تصدیقی است. حالا این هم انواعی دارد مجموعا که جایش اینجا نیست. و در ما نحن فيه مثل لا تترك الصلاه، اولاً گفتیم لا تترك الصلاه بحال نداریم، همچنین چیزی نداریم. علی فرض اینکه باشد، این بحث های ما خیلی فرضی فرضی می شود. علی فرض اینکه باشد همچنین اطلاقی باشد فکر نمیکنم چنین اطلاقی شامل ترک جزء هم بشود. یعنی ممکن است اطلاق با مقدمات حکمت مثلا بگوید نماز را شما به هیچ حال ترک نکن. فرض کن می گوید نمی توانم سجده را انجام دهم ایستاده خب می گوید با ایما انجام بده. یک نحو ارتباط با سجده پیدا کن. یک نحوه ارتباطی با فاتحه کتاب. نمی توانم حالا تازه مسلمان شدم فاتحه کتاب برابم سخت است. خب می گوید سبحان الله بگو. مثلا. یعنی این اطلاق الصلوه لا تترك بحال

اگر داشتیم که نداریم اما بگویید اصلاً فاتحه کتاب نخواندم فکر نمی‌کنم چون مفروض کلام عرض کردم اینها ظاهراً در ذهنشان این است که مفروض کلام این است که هر جزئی یک دلیلی دارد و مأمور به ده جزء شده است. یکی از در رفت هنوز هم صدق صلاه می‌کند. مخصوصاً آقای خویی که اعمی هم هستند. هنوز هم صدق صلاه می‌کند. پس لا ترک بها. در صورتی که طبق قاعده این نیست. اولاً ما اوامر انحلالی را قبول نکردیم. گفتیم این امر خورده است به کل. کلش ده جزء است. که گفت اگر نه جزء شد اصلاً این صلاه بر این صدق کند؟ اصلاً معلوم نیست دلیل واجب چنین اطلاقی داشته باشد. و به بیان آخر اصولاً این نکته را در نظر بگیرید من سابقاً کرا را عرض کردم در بحث‌های اصول یک خلطی پیدا شده است که انشاء الله اشتباه نشود یک مقدار از ابحاث اصول راجع به قانون و روح قانونی است. کاری به لفظ نداریم. یک عده از ابحاث اصول راجع به لفظ است. همین بحث مقدمه واجب خب قدما این را به لفظ گرفته اند مثلاً برو نان بخر در این خوابیده است برو بازار یا خیر. لذا اگر یادتان باشد در معالم، معالم که از خودش نمی‌آید دلیل

که لا یدلّ نان بخر لا یدلّ بازار برو. نه به دلالت مطابقی نه تضمن نه التزام. اصلاً ذهن را برده اند روی دلالت لفظی. یک عده هم که الآن متأخرین شیعه هم همین طور است می‌گویند بحث راجع به مقدمه واجب به لفظ نیست. راجع به ارتباط قانونی است. حالا لفظ هم نباشد. اگر یک شیئی واجب شد و از طرف دیگر متوقف است در خارج بر انجام یک کارهایی. آن کارها واجب می‌شود یا خیر. این بحثش این است. می‌خواهد لفظ باشد یا نباشد. بحث لفظی نیست. و لذا الآن به قول این آقایان بحث عقلی است و ما توضیح دادیم که این چیزی نیست که تازه آقایان گفته باشند. در کتب اصول قدیم عده‌ای از اصولیین یک فصلی را قرار داده اند راجع به اعتبار و اعتبارات قانونی. البته به عنوان تکلیف. خطاب. خطاب الله متعلق بافعال المکلفین. اصلاً بحث کرده اند آن راجع به تکلیف بحث کرده اند وقتی راجع به تکلیف بحث کردند بحث مقدمه واجب را آنجا آورده اند. آقایان اصولیین متأخر ما خیال می‌کنند این در حقیقت آنها می‌خواستند بگویند این بحث بر می‌گردد به خود قانون به اعتبار. بر نمی‌گردد به لفظ. این بحث لفظی نیست اصلاً. این بحث قانونی است. در اعتبارات قانونی ما عرض کردیم خیلی هم روشن است قبل از اینکه اعتبار قانون بیاید در خارج یک تلازمی هست یا تعاندی هست. مثلاً نان خریدن در خارج ادم بازار می‌رود. این تلازم خارجی است حالا می‌خواهد تکلیف باشد یا نباشد. نان خریدن با خوابیدن نمی‌شود آدم بخوابد که نان نمی‌تواند بخر. این تعاند است. این بحث را اینگونه کرده اند که اگر تلازمی باشد تعاندی باشد آن وقت تکلیف بیاید به یکیش تعلق بگیرد. چون تعاند خارجی دارند تلازم خارجی دارند به آن یکی هم تعلق می‌گیرد. اصلاً بحث قانونی است روح تکلیف است. اگر به شما گفت برو بازار نان بخر، نان خریدن با بازار رفتن تلازم دارند. نان خریدن با خوابیدن تعاند دارد. اگر گفت نان بخر خواب. این تلازم قبل از تکلیف است. نه اینکه بعد از تکلیف باشد. لذا اینها می‌گویند بحث سر لفظ نیست خطاب نیست بحث سر قانون است. عرض کردم آقایان ما

آورده اند عقلی. متأخرین ما اسمش را گذاشته اند عقلی. مگر مرادشان به یک معنایی که قانون جزء عقل عملی است و الا خب عقلی نیست. آنها گذاشته اند روی مباحث خود تکلیف. پس یک بحث این بود که مثلاً مقدمه واجب را ببرند روی بحث لفظی، تعبیر، ادبیات قانونی از راه ادبیات قانونی وارد شوند. یک بحث هم سر این بود که این را ببرند روی خود قانون. اعتبارات قانونی. کار به ادبیات نداریم. روشن شد؟ آقایان فعلی ما همین آقایان موجودین و غیرهم این را گفته اند عقلی این لفظی نیست این عقلی است. پس این یک سابقه دارد در دنیای اسلام. به نظرم روشن شد دیگر اجمالاً. در این هزار و چهارصد سال یک عده از ابحاث از این قبیل مطرح شده اند. نظر خود بنده این است که هر دو درست است. هم بحث های تکلیفی و قانونی درست است هم بحث های تعبیری درست است. نه اینکه این باطل است نه این درست است. لکن تقریب خاص خودش را دارد. من نمی خواهم در آن بحث وارد شوم. بحث های قانونی تقریب خاص خودش دارد نکته خاص خودش دارد بحث های لفظی هم نکته خاص خودش دارد. این مسئله که الصلاه لا تترك بحال این ناظر به بحث های قانونی است نه لفظی که به اطلاقش تمسک کنیم. انی الصلاه لا تترك بحال این جای اطلاق نیست. می گوید نماز هیچوقت ترک نمی شود حالا نماز ده جزء است شد نه تا این معلوم نیست صلاه باشد جای تمسک به این نیست. اصلاً جای تمسک به این بحث به ذهن ما می آید که نباشد. بله اطلاق دلیل جزئیت یا شرطیت این درست است. و این اطلاق هم همان نکته قانونی است و این نکته من خلال این بحث هایی که دوسه روزه کردیم عرفی هم هست چون من عرض کردم اشاره کردم انشاء الله یک وقتی باید توضیح کافی بدهیم ما یک عرف عام داریم یک عرف قانونی داریم یک عرف شرعی داریم. این در عرف عام هم همین طور است. حالا در عرف قانونی هم همین طور است و در روایات هم همین آمده است. یعنی یک چیزی نیست که

مثلاً یک دفعه می گوید که آبگوشت درست کن که در آن نخود هم باشد. خب اینجا جزئیت نخود را خودش تصریح کرده است. یا گفت آبگوشت درست کن بعد با رفیق ایشان صحبت کرده است با دوست ایشان با پسر ایشان می گوید من حس می کنم مثلاً این آقا خیلی مایل است که در آن نخود هم باشد. لفظ نگفته است یک مجموعه شواهدی را فهمیده است که این مطلوبش است. با مجموعه شواهد. خب این دو تا فرق می کنند اگر خودش گفت نخود نبود این که صدق نمی کند اگر خودش نگفت و به شواهد فهمیدیم بدون نخود هم آبگوشت صدق می کند. عرفی است دیگر مطلب عرفی است ما بین این دو تا نحوه فرق می گذاریم. پس اینکه دلیل شرط یا جزء اطلاق داشته باشد یا نداشته باشد چون این مقام ادبیات است. ما یک بحث روح قانون داریم، اینها را خلط نکنید، یک بحث ادبیات قانونی داریم. در بحث ادبیات قانونی می شود اطلاق تمسک کرد. اگر از مجموعه شواهد بود نمی شود اطلاق تمسک کرد. چون دلیل لبی است. چون از این آقا می پرسد مثلاً می گوید من نشنیدم که بگوید داخلش نخود باشد اما احساس می کنم که ایشان خیلی مایل است که نخود هم باشد یا رفیق

ایشان. لفظی به کار برده نشده است. آن وقت همین بحث هم در اسلام آمد. فرق نمی کند همین بحث در قوانین هم هست. همین ...

۱۵/۱۵

همین هم در روایات هست. ما از مجموعه شواهد در می آوریم که در حال نماز سائر داشته باشد. حالا می خواهد ناظر محترم باشد یا نباشد. ناظر هم نباشد. لذا معروف شده است که وجوب ستر صلاتی وجوب مطلق است. اما ستر غیر صلاتی مقید به وجود ناظر است. این مطلق است. چه ناظر باشد چه نباشد. تنها باشد در بیابان باشد. لخت نماز نخواند. خب اگر این شد این می شود بگوئیم این اطلاق ندارد و لذا ممکن است بعضی از افراد ستر محل اشکال باشد. مثل اینکه آدمی روی خودش یک لحافی انداخته است. لخت است اما روی خودش یک لحاف انداخته است. خب ما از خارج عورت او را نمی بینیم اما خودش به خودش مسلط است. لحاف نمی پوشاند. از خارج دیده نمی شود کسی که لحاف روی خودش بیاندازد یا به قول آقایان در تاریکی مطلق شب. لخت است اما چیزی دیده نمی شود. اما لخت است. عده ای هم گفته اند مجزی است اشکال ندارد. چون دلیل لبی گرفته اند. گفته اند آن مقدار ستری که مطلوب است اینجا صدق می کند. البته ما هر دو را قبول نکردیم نه در شب نه در زیر لحاف. می خواهد لخت زیر لحاف نماز بخواند. یک توضیحی در محل خودش داده بودیم که معنای ستر در صلاه چیست. بنابراین این مطلب که دلیل شرط یا جزء اطلاق داشته باشد قانونی است روح قانونی دارد نکته لفظی هم دارد. می شود تمسک کرد یا تمسک نکرد به اطلاق. اما آن لفظ که خود واجب اطلاق داشته باشد برای ترک جزء، اطلاق از این لحاظ ثابت نیست. خوب دقت کنید. اگر مفروض شد که جزء است بگوئیم لا تترك الصلاة شامل می شود ولو جزء آن نباشد. این اطلاق این یکی. و این بحث بحث لفظی نیست. بحث روح قانونی است. روشن شد؟ اگر در روح قانونی ما به اشکال برخورد کردیم در ادبیات قانونی به اطلاق تمسک نمی کنیم. اگر در روح قانونی اش، روشن شد مراد من چیست؟ این روح قانونی اش مشکل دارد. یعنی قانونگذار نمی تواند بگوید این عمل ده جزء دارد لکن تو انجام بده ولو ۹ جزء. این خیلی صاف در نمی آید. باید یک توجیه دیگری شود و الا صاف در نمی آید این مطلب. باید به یک دلیل ثانوی بگوید این جزء اشکال ندارد. و الا اطلاقی ندارد لا تترك الصلاة بحال جای بله ممکن است بگوید به جای رکوع ایما کن. مثلا در حال غرق هستی لا اقل ذکر بگو. معقول است ممکن است بگوید. این هم دلیل می خواهد و الا آدم غریق که نماز نمی خواهد بخواند. پس بنابراین مطلبی را که در کلمات اعلام ما الآن آمده است که این چهار صورت در دو صورتش اطلاق برای دلیل واجب تصویر می شود. به ذهن من می آید که مشکل است حالا آقایان اختیار با خودشان. «الصورة الثانية: وهي ما إذا كان للدليل الجزئية»، اما دلیل واجب نباشد. ایشان می گوید که در اینجا تمسک به اطلاق دلیل جزئیت می گوئیم عمل درست نیست. راست است این مطلب ایشان درست است و واجب نیست بقیه واجب نیست. بعد ایشان یک توهمی کرده اند این توهم و سؤال و

جواب و اینها در تقریرات مرحوم نائینی هم آمده است خیلی طولانی مرحوم نائینی اینجا وارد شده اند مرحوم آقا ضیاء هم من دیدم همه این کلمات را بخوایم بگوئیم و نقل آقا ضیاء و تصادفاً یک جا آقا ضیاء کم حاشیه دارد دو صفحه ایشان هم اوایلش یک کمی حاشیه زده است. بعد آقا ضیاء می گوید که تمام این مطالب باطل است لا محصل لها. انصافش این است که به ذهن انسان می آید بیش از مقداری که آقا ضیاء گفته است لا محصل لها. «و توهم أنه لا يعقل الاطلاق في دليل الجزئية أو الشرطية لأنهما تنتزعا من الأمر بالمركب»، چون اینها انتزاع می شوند از امر مرکب. «و الأمر بالمقيد، و من الظاهر أن الأمر بما هو مركب من المنسي أو مقيد به مستحيل»، ایشان می خواهد بگوید اطلاق دلیل جزء معقول نیست به عکس دلیل کل معقول نیست. «لأنه تكليف بغير المقدور، فلا يعقل الجزئية أو الشرطية المطلقة مدفوع بأنه ليس المراد باطلاق دليل الجزئية أو الشرطية ثبوت الجزئية و الشرطية حال النسيان ليقال إنه مستحيل، بل المراد ثبوتها في جميع حالات الأمر بالمركب و المقيد، و لازم الاطلاق المذكور»، البته این احتیاج به تحلیل دیگری دارد خیلی ما مرحوم استاد حالا چند ساعتی هم خدا

بعد ان قلت «إن حديث الرفع رافع لجزئية المنسي أو شرطية، لما عرفت سابقاً من أن الرفع بالاضافة إلى غير ما لا يعلمون واقعي، فيكون الحديث حاكماً على إطلاقات الأدلة المثبتة للأحكام في ظرف الخطأ و النسيان و غيرهما ممّا هو في الحديث الشريف، و بذلك تثبت صحة العمل»، دیگر بعد دو صفحه هم نوشته اند. این را ما چون زیاد صحبت کردیم من فقط به خاطر ترتیب عبارت ایشان خواندیم. «قلت: رفع الخطأ و النسيان لا يترتب عليه فيما نحن فيه إلا نفي الالتزام عن المركب»، آن هم دلالت نمی کند. ربطی به مرکب ندارد. «ضرورة أن نفي الجزئية أو الشرطية لا يكون إلا»، اصلاً نفي جزئیت نیست. اولاً حدیث رفع پیش ما ثابت نیست. اصلاً این نیست و عرض کردیم کراراً یک مشکلی در کلمات علمای ما هست مثلاً همین جا مرحوم نائینی به یک مناسبتی حدیث رفع را شرح داده است. که در حدیث رفع سه چیز معتبر است. که این معنای رفع است معنای دفع نیست. عرض کردیم در این حدیث معنای رفع داریم، وضع داریم، ان الله تجاوز لامتی داریم در آن متن ثلاثی. یا ان الله لا يؤخذ امتی داریم. کلمه رفع هم در قرآن کلاً نداریم. ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا أو اخطئنا. مؤاخذة آمده است. ربنا لا تحمّل علينا ما لا طاقة، اینجا تعبیر تحمّل آمده است. کلمه رفع اصولاً این طور نیست که قطعی باشد ثابت باشد که بحث هایش را بحث کنیم که مراد این است خود این کلمه واضح نیست. من نمی دانم تازگی ها هم عرض کردیم سابقاً عرض کردیم یک وقتی تتبع کردیم که با شواهد موجود چون دو حدیث رفع داریم که هر دو اش هم مشکل هستند یکی رفع القلم یکی رفع عن امتی. هر دو مشکل دارند. هم در رفع القلم بحث هست هم در رفع عن امتی. گفتیم این شواهدش را در روایات پیدا کنیم چه روایات سنی چه روایات شیعه تا با این شواهد بفهمیم رفع چیست رفع ظاهری رفع واقعی رفع احکام. تا جایی که من دیده ام غیر از این دو حدیث این تعبیر هست

مثلا رفع الله عمله مثلا اینها هست اما آن که ب ما نحن فیه بخورد منحصر به همین دو تا است. و هر دو اش هم مشکل دارد. خیلی چیز عجیبی است آنکه تعبیر رفع در آن آمده است منحصر به همین دو تا است و همین دو تا هم مشکل دارد هم سنداً هم دلالتاً و به جای اینکه حل مشکل کند مشکل را بیشتر می کند. چون وقتی منحصر شد، حدیث رفع قلم خیلی معروف خیلی مشهور اصلاً ادعای مستفیذ عرض کردیم اصلاً سند ندارد آن مثلاً ارشاد و شیخ مفید عرض کردیم مرحوم شیخ مفید به لحاظ نقلیات خالی از ضعف نیست. شیخ الطائفه است اما خب در نقلیات. ایشان دارد. ایشان دارد اشتهر علی خاصه و العامه، که آن قصه عمر و امیر فرمودند سمعت رسول الله یا سمعت رسول الله لا یقول تذکر رسول لا قال رفع القلم عن السبیل فلان این غرض یک چیز اینگونه یعنی یک چیزی در کتاب ارشاد و ادعای اینکه مشهور

و الا این حدیث رفع قلم اصلاً نداریم ما. در کتب شیعه که نداریم اصلاً. حالا این هم بحث سندش اشاره حدیث رفع مشهور هم که عرض کردیم کراراً سندش چگونه است. این خب یک مشکل کلی دارد حدیث رفع. بعد هم می ماند عرض کردم اقلاً به جای این بحث هایی که به جایی نمی رسد من ابداع احتمالات کنم اقلاً روی احتمالات فکر کنیم. آن که به درد آقایان می خورد که اینجا امتیاز آورده اند رفع حکم باشد. مخصوصاً انحلالی. مثلاً شارع رفع وجوب سجده کرده است نسیان سجده. من اشاره کردم انصافش خیلی بعید است من نمی دانم به احترام آقایان چیزی نمی گویم اما انصافاً به نظر من در موالی عرفیه هم معنا ندارد بحث قانونی و عبد و مولا هم نیست. مثلاً بگوید این عمل را با این انجام بده. آنوقت بیاید بگوید در این نخود باشد و تو یادت رفت. من این نخود برداشتن را چون یادت رفت برداشت. اصلاً در اوامر عرفیه هم معمول نیست چه برسد به اوامر قانونی. در اوامر قانونی گفته است که نماز بخوان بگوید این یادش رفته است سجده شارع می آید می گوید من وجوب سجده را در این حالت از تو برداشتم. خیلی تصویر عجیب و غریبی است از قانون. مخصوصاً من نمی دانم ما یک دسته بندی کردیم برای احکام مقام جعل بعد مقام فعلیت بعد مقام تجز نمی فهمم مراد مرحوم نائینی یعنی در مقام جعل بر می دارد وجوب سجده را برای انسان ناسی کسی که نماز دارد می خواند سجده را در نماز فراموش کرد. علی ای حال این معنایی که اینها فرمودند خیلی معنای عجیبی است رفع حکم حالا این توضیحی شد حالا چون این مطلب ضروری است عرض کردیم سؤال: وقتی می گویند ناسی خطاب ندارد خطاب اصلاً به او قبیح است خب مجبورند بویند در مرحله جعل

پاسخ: حالا ناسی خطاب ندارند بگویند به کل. یادش رفت نماز بخواند خوابید یادش رفت. چرا به جزء می زنند؟ خیلی عجیب است. تازه آن هم درست نیست. حالا وقتی می گویند اولاً چرا گفتند وقتی می گویند من چه کار کنم خب نگویند. آدم چرا حرفی بزند که توش

بماند خب نگویند. می گوئیم وقتی می گوئیم خب نگوئیم. من به ذهنم می آید که تصویر عرفی هم ندارد در عبد و مولا هم تصویر ندارد. یعنی به ذهن من بیاید که بگوئید بله من در آن لحظه که فراموش کردم نخود بیاندازم این تکلیف نخود را از من برداشت.

سؤال: مبنا را باید اول درست کنیم

پاسخ: این مبنا چند جهت دارد که مشکل دارد. انصافاً بینی و بین الله مشکل دارد دیگر. غیر از عرف قانونی غیر از عرف شرعی. عرف قانونی هم که کاملاً مشکل دارد در خطابات قانونی که کاملاً مشکل داریم می ماند عرف شرعی. در عرف شرعی عرض کردم ما یک سند روشن واضحی راجع به حدیث رفع که خیلی انسان این حدیث شش تایی ما که اصلاً اهل سنت ندارند لذا هم بعضی از علما شاید به ذهنش رسیده است که این مجموعه ای است که امام جمع فرمودند یعنی از پیغمبر، چون در روایت اسناد به رسول الله قال رسول الله. بگوئیم نه یک حدیث بوده است ان الله تجاوز عن امتی اما حدث به نفسا ان الله فلان مجموعه را امام صادق فرمودند رفع عن امتی سه تا خصال یا تسعه اشیاء. حالا آنها را هم ما نمی دانیم. بهر حال چون سند واضح ندارد بحث های فرضی ما نمی کنیم. علی کل تقدیر. حالا فرض کنید حدیث رفع یک اصل مسلم و متداول ما این توضیحش را می گوئیم به جای این بحث های که فایده ندارد لا اقل یک چیزی بگوئیم که فایده داشته باشد. ما عرض کردیم برای اینکه یک سنت را درک کنیم مثلاً پیغمبر فرمود رفع عن امتی مثلاً این سه تا. حالا سه تایی که سنی ها گفتند یا شش تا. ما لی را باید طی کنیم. مرحله اول ثبوتش است که همان بحث های حجیت خبر و ثابت شود که این مطلب گفته شده است. ما در مرحله ثبوت فقط یک نکته اضافه کنیم ما یک مرحله همین است که مثلاً خبر سندش صحیح باشد در کتب معروف آمده یک راهش این است. یک راه دیگر هم داریم می خواهیم اضافه کنیم. گاهی می شود در فروع فقهی اشاره به این باشد. مثلاً سألته عن الرجل سجد فتنسی عن يذكر ذكر الرسجود فقال قد رفع عنه. نمی گوید فقال رسول الله رفع عن امتی. اشاره می شود به حدیث رفع. دقت می کنید. چون ما این را هم داریم این نکته را خوب دقت کنید. ممکن است حدیث رفع بلفظه ثابت نباشد. نمی دانم نکته فنی روشن شد؟ لکن در خلال فروعی که آمده است اشاراتی به رفع است. هذا ما رفعه النبی. مثلاً اشاره بشود. مثلاً یک حدیثی خواندیم در بحث برائت اگر یادتان باشد. کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی. گفتیم این متن را ما نداریم. الاشیاء مطلق حتی یرد علیک امرٌ أو نهی داریم. آن هم ضعیف است در امالی شیخ طوسی. اما کل شیء مطلق نداریم. مرسلاً مرحوم شیخ صدوق نقل کرده است فعلاً در اختیار ما نیست. اما یک روایتی هست مکاتبه از امام صادق سألته عن الصلاة فی القرمز. قال لا بأس به مطلقاً. ببین تفکیک کرده است حدیث مطلق را تطبیق کرده است. روشن شد؟ لا بأس به مطلقاً. ما عرض کردیم ممکن است یک حدیث ثابت

این نکته را ما اضافه کردیم ممکن است یک حدیث ما بگوییم سندش ثابت نیست اما در ذیل احکام دیگر به آن اشاره هست. خوب دقت کنید این هم به درد می خورد این نکته خیلی مهم است آن مشکل ما این است که ما حدیث رفع را که سند روشن واضح نداریم مشکل دوم اشارات هم به آن نداریم. خب این همه ما نسیان اضطرار، مثلاً ما در اضطرار داریم لیس شیء مما حرمة الله الا وقد احله لمن اضطر اليه. نگفت الا وقد رفعه لمن اضطر اليه. خوب دقت کنید. لیس شیء مما

روشن شد این نکته فنی است خیلی ظریف است. اگر حدیث رفع چون اضطرار در حدیث رفع هم هست. امام می فرمود لیس شیء مما حرمة الله الا وقد رفعه لمن اضطر اليه. اشاره به حدیث رفع بود. حدیث رفع نیست اما اشاره به حدیث رفع است. اما در این روایت دارد که یا التقيه فی کل شیء اضطر اليه ابن آدم. تعبیر تقيه شده است و کل شیء اضطر فی ابن آدم فقد احله الله. ندارد فقد رفعه الله. پس ما دو راه داریم برای شناخت یک سنت چون ایشان می گوید حاکم است راست است اگر باشد حاکم است حالا اگر ظاهری نباشد واقعی باشد. یک راه این است که خود آن دلیل را بررسی کنیم یک راه اینکه لا به لای احکام اشاره به آن باشد. مثلاً مثالی

سؤال:

پاسخ: نه منصوص نیست اشاره است. در یک حدیث داریم می گوید سألته و قال لا بأس و عرض هم کردیم اگر ما باشیم و طبق قاعده وقتی امام بفرماید لا بأس یعنی لا بأس واقعی نه ظاهری. پس از کل شیء مطلق هم طبق این کل شیء مطلق حلال واقعا به درد برائت هم نمی خورد. این حدیث مشکل دارد به درد نمی خورد. چون وقتی امام بفرماید لا بأس امام به برائت که تمسک نمی کند. یعنی از تمسک امام معنای آن حدیث هم در آمد. کل شیء مطلق یعنی در واقع حلال است. آقای خوی می گویند که نه کل شیء مطلق ظاهراً حلال است. اصالة البرائة

سؤال:

پاسخ: نه اصلاً بگوییم امام فرموده است حلال است و این تصویر این باشد که هر چیزی که دلیل بر آن نداریم مثل ابن حزم که می گوید هر چیزی که دلیل بر حرمت آن در قرآن و سنت نبود حلال است. واقعا حلال است. آن تعارف که نمی کند که بگوید ظاهراً. نمی دانم این نکته فنی روشن شد. پس گاهی اوقات چیزی که محل اشکال است خودش به تنهایی ثابت است گاهی لا به لای روایات به او اشاره شده است. مشکل حدیث رفع در لا به لا هم به آن نداریم. بلکه بالاتر یک روایت ما داریم البته جور دیگر هم آمده است. اصلاً حدیث رفع تطبیق شده است به دعایی که پیغمبر در شب معراج فرمودند. که متأسفانه در آن دعا هم اصلاً رفع نیست.

«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِكْرَامًا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا»، در هیچ کدام رفع نیست.

سؤال: مفادش همین رفع عقاب است دیگر

پاسخ: خب حالا بحث نمی خواهم بکنم آ «بحث دیگری است استظهار بحث دیگری است.

بنابراین این هم تصادفا در متن مشهور حدیث رفع نبود در بعضی هایش که دعی رسول الله که از خدا دعا کرد طلب کرد فستجاب له. فقال النبی رفع عن امتی کذا. تصویر شده است حدیث رفع به این آیات مبارکه. مراد من واضح است؟ در هیچ کدام از اینها هم کلمه رفع نیست. لا تؤاخذنا هست لا تحمّلنا هست لا تحمّل علینا هست هیچ کدامش در آن رفع نیست. دقت کنید این مسلک ما است که دنبال شواهد می گردیم. می خواهیم شواهدی پیدا کنیم که حدیث رفع از رسول الله یا ائمه صادر شده باشد. شاهد اول خود متن روایت است سندش و متنش و کارهایی که متعارف است. شاهد دوم این راهی است که ما می رویم. از روایات دیگر اگر تطبیق به آیات شده است از آیات دیگر مثلاً لا يؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم. مثل سهو و خطا. این مجموعه آیات و شواهدی که نگاه می کنیم مساعد با حدیث این یک بحث. بحث دوم بحث مدلول حدیث رفع است. عرض کردیم یکی از راه های بسیار خوب در این جهت باز در خود روایات است. مثلاً آیا مراد رفع حکم است؟ رفع عقوبت است خب احتمال دارد دیگر. ما الآن در فقه شیعه یک حدیث واحد داریم از موسی بن جعفر صلوات الله علیه که می گوید من را وادار می کنند قسم بخورم به طلاق. طلاق این بود اینها وقتی می رفتند سر گمرک می رسیدند می گفت کل دارایی که من همراهم هست مثلاً ده هزار درهم است می گفت نه دروغ می گویی میگفت زوجتی طالق اگر دروغ بگویم. این قسم به طلاق. یا اموالی صدقه یا عیدی عتیق. برده های من همه آزاد. بعد می گوید امام می فرماید اشکال ندارد لیس علیه شیء. این یعنی زنش طلاق داده نمی شود برده هایش آزاد نمی شوند اموالش صدقه نمی شود. قال رسول الله رفع عن امتی الخطأ و ما اخطئوا و ما اکروهوا علیه. اکراه برداشته شده است. یعنی در حقیقت اینجا امام تمسک کرده اند به حدیث رفع در بطلان طلاق. خوب روشن شد؟ طلاق باطل است چون اکراه شده است. این حدیث تا جایی که من خبر دارم حالا آقایان پیدا کردند به من بگویند بعداً، تنها حدیثی است که در کل روایات ما تطبیق حدیث رفع در آن آمده است. همین یکی. دوم هم من برایش پیدا نکردم. همین یکی. مفادش هم نفی حکم است.

سؤال: وضعی دیگر؟

پاسخ: بله وضعی را هم می گیرد چه برسد به تکلیف. طلاق ثابت نیست. برده هایت آزاد نمی شود اموالت صدقه نمی شوند. روشن شد؟ این روایت منحصر به فرد است. لکن عرض کردیم اخیرا اولاً انسان اگر قسم بخورد به طلاق زن طلاق باطل است می خواهد اکراه باشد یا نباشد. اکراه که اصلاً باطل است. قسم بخورد به عتق بنده هایش باطل است. اصلاً آن راه درست نیست با اکراه و غیر اکراه. عرض کردیم به لحاظ قواعدی که ما گفتیم این حدیث در کتاب محاسن برقی یک کتابی هم مجهول به اسم نوادر در کتاب محاسن برقی آمده است سندش هم صحیح دو نفر هم از بزرگان خیلی عجیب هم هست واقعا آدم چیزهای غریبی گاهی می بیند. صفوان و بزنتی هر دو از موسی بن جعفر. اما فرض کنید بعد از ایشان کلینی نیاورده است. بعد صدوق نیاورده است بعد مرحوم شیخ طوسی نیاورده است. از محاسن برقی دیگر منقطع است. رسیده است به محاسن و منقطع است. همچنین چیزی خیلی عجیب است. دو تا از بزرگان و نکته مهم در آن و منقطع است حدیث تماماً منقطع است. خود برقی هم که لا یبالی عن من رواه. این خودش هم پدرش هم اتهام دارد کان ضعیفا فی الحدیث. لکن به ذهن ما می آید که شاید به نحو وجاده بوده است یک نسخه بوده است بعید است این دو بزرگوار از موسی بن جعفر مطلبی نقل کنند اصحاب و لش کنند. خیلی بعید است اصلاً جزء در حساب احتمالات در یک درملیون هم نمی آید. این مشکلی داشته است اصلاً معقول نیست این چیز. لذا این حدیث که تطبیق کرده است که اینها رفع حکم هم از او در می آورند که اینکه اصلاً قابل تصدیق نیست. این راجع به این. دیگر بقیه مطلب فردا که دیگر تمامش کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و آله الطاهرین